

بازگشتی دیگر به نقطه عزیمت

ترجمه و اقتباس از کتاب زبان، تفکر و منطق، اثران. ام. الیس (۱۹۹۳)

«کشف حقیقت، اغلب آسانتر از درک منزلت آن است»

فردینان دو سوسور

مسائل فراوانی وجود دارند که منحصرأ در حوزه نظریه پردازی زبانی جای می گیرند. شاید مفاهیم بنیادی هیچ زمینه دیگری جز زبان حضوری چنین دائمی در گفتار عادی و روزمره ما نداشته باشد. برای مثال، همواره و در همه موقعیتها از کلمات، معانی، عبارات ارجاعی، دستور، افکار و مفاهیم در گفتارمان استفاده می کنیم. بنابراین، جای تعجب نیست که نظریه زبانی، نقشی محوری در بیشتر شاخه های علمی دارد. زبان شناسی، فلسفه، علوم رایانه ای، روان شناسی، آموزش زبان، مردم شناسی و زیست شناسی (فقط نمونه هایی چند هستند که) همگی به زبان و پایگاه نظری مؤثر در شناخت آن، یعنی به نظریه زبانی توجه ویژه ای دارند. البته ارتباط فعالیت های علمی یک رشته با رشته های دیگر امری عادی است، ولی در اینجا باید به دو نکته توجه داشت: نخست، گفتن اینکه یکی از این رشته های علمی بر دیگری فقط تأثیر می گذارد، حق مطلب را به درستی ادا نمی کند، چرا که نه یک رشته علمی واحد، بلکه مثلاً هر یک از دو رشته فلسفه و زبان شناسی، حاکمیت بر قلمرو مرکزی نظریه زبانی را حق خود می داند. دیگر اینکه معرفی دیدگاه های جدید در نظریه زبانی نه تنها بر زمینه های علمی دیگر تأثیر می گذارد، بلکه ممکن است آنها را کاملاً دگرگون کند. برای مثال، آلفرد آیر در سال ۱۹۳۶ کتاب زبان، حقیقت و منطق را به چاپ رساند که هنوز هم به عنوان اثری کلاسیک

درباره رویکردی فلسفی به نام «اثبات‌گرایی منطقی» از آن یاد می‌شود. آیر در این کتاب برای بیشتر مسائل سنتی فلسفه از جمله معرفت‌شناسی، متافیزیک، اخلاق و زیبایی‌شناسی پاسخ‌هایی را پیش رو نهاد. موضعی که آیر اتخاذ کرده بود برای مدتی در دنیای فلسفه بسیار معتبر بود ولی همه چیز در اثبات‌گرایی منطقی، ریشه در فرضیه بنیادینی از معنا داشت که در نظریه زبانی جای می‌گرفت. آیر در کتاب خود با تعصب به طرح دستاوردهای حاصل از این دیدگاه معنایی پرداخته است. ولی موفقیت یا شکست دیدگاه او در نهایت به همان فرضیه بنیادینی بستگی داشت که فرضیه‌ای بود زبانی و در صورت خدشه‌دار شدن، موضع فلسفی آیر نیز از پای‌بست ویران می‌شد. در واقع، اثبات‌گرایی منطقی به عنوان یک رویکرد فلسفی، نه به دلیل انتقاد مستقیم از پیامدهای فلسفی‌اش، بلکه به علت بی‌اعتبار شدن اصول نظریه زبانی آن توسط آرای زبانی ویتگنشتاین متأخر به سرعت دچار افول شد. دیدگاه خاص ویتگنشتاین درباره چگونگی عملکرد زبان تأثیر عمیقی بر تمام مطالعات فلسفی رایج در جهان آنگلو‌ساکسونی گذاشت و تغییراتی اساسی در آنها ایجاد کرد.

بسیاری از زمینه‌های علمی دیگر نیز در رویارویی با تحولاتی که نظریه زبانی به خود می‌بیند دستخوش تحولاتی دامنه‌دار می‌شوند که بارزترین نمونه آن، تأثیر ساخت‌گرایی بر شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی است. تغییراتی از این دست غیرمنتظره نیستند. مفاهیم به کار رفته در نظریه زبانی جزو ابزارهای اصلی پژوهش در همه شاخه‌های علمی به شمار می‌آیند. به این ترتیب، بی‌همتایی نظریه زبانی از آنجاست که هیچ زمینه علمی دیگری نمی‌تواند با معرفی نظریه‌ای جدید بر بسیاری از شاخه‌های علمی دیگر تأثیری چنین عمیق بگذارد. به همین دلیل است که همواره خطراتی نسبتاً جدی‌تر متوجه نظریه‌پردازان زبانی است. ولی عکس این قضیه نیز صادق است؛ از آنجا که بسیاری از زمینه‌های علمی، وابسته به نظریه زبانی هستند و از آن بهره می‌گیرند، ممکن است از هر سو نگرشی جدید مطرح شود - در واقع هرگونه پیشرفتی در این زمینه‌ها تا حد زیادی باعث تغییر و تعدیل نظریه زبانی رایج می‌شود. در این مورد نیز فلسفه نمونه اعلا است. از سوی دیگر، رابطه میان ساخت یک زبان خاص با تفکر و رفتار سخنگویان آن زبان که مورد مطالعه مردم‌شناسان بود، به معرفی «فرضیه وورف» انجامید. همچنین، متخصصین علوم رایانه‌ای، نه به منظور کمک به زبان‌شناسان، بلکه برای رسیدن به اهداف خود سعی دارند تا مسائل نظری پیچیده معناشناسی را پاسخی گویند. شاید بتوان از چارلز ساندرز پیرس به عنوان برجسته‌ترین شخصیتی نام برد که

توانست از رهگذر منطق و روشی علمی راهی به نظریهٔ زبانی بجوید، چرا که دستاوردهای او در قرن نوزدهم، بعدها به شکلی دیگر در آرای متفکرانی چون سوسور، ویتگنشتاین و وورف منعکس شد. پیرس همانند سوسور معتقد بود که نشانه دارای ساختاری سه جزئی است. وی همانند وورف باور داشت که تفکر مستقل از نشانه وجود ندارد و مانند ویتگنشتاین وجود «مفاهیم بسیط» - مفاهیم فرضی بنیادی، تجزیه‌ناپذیر و اولیه - را مردود می‌داند. همانطور که می‌دانیم، همگی این متفکران با دیدگاه‌های پیرس کاملاً بیگانه بودند، چرا که قبل از آشنایی با پیشینه‌های فلسفهٔ علم وارد حوزهٔ نظریه‌پردازی زبانی شده بودند.

احتمالاً چون زبان‌شناسی در دهه‌های سی و چهل از منزلت علمی چندانی برخوردار نبود، وقتی کتاب ساختهای نحوی چامسکی در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، با استقبال پرشور زبان‌شناسان جواتر روبه‌رو شد. دستور زایشی چامسکی ظاهراً نظریه‌ای کاملاً پیچیده بود و به این ترتیب شوق برخورداران از مرتبه‌ای علمی را که جای خالی آن حس می‌شد به خوبی برمی‌انگیخت. روند بازنگری بنیادین در نظریهٔ زبانی که پیش از انتشار آن کتاب در فلسفه جریان داشت، چنان به کندی گرایید که گویی تسلیم منزلت این دیدگاه زبان‌شناختی جدید شده است. ولی طولی نکشید که دستور زایشی هم با مشکلاتی مواجه شد و حامیان آن بیش از گذشته خواستار اعمال اصلاحاتی اساسی در اصول نظریه شدند، به طوری که تقریباً کل چهارچوب فکری آن مورد تردید قرار گرفت. ولی با رکود نظریهٔ زایشی که نتیجهٔ کشمکشهای درون‌گروهی بود، این بار رشتهٔ علمی دیگری وارد میدان شد و بخت خود را در نظریه‌پردازی زبانی آزمود. کشف دوبارهٔ سوسور توسط کلود لوی استراوس، مردم‌شناس فرانسوی، و نیز مکتب ساختگرای پیرو او که به دیگر شاخه‌های علوم انسانی هم سرایت کرده بود آشکارترین جنبه از حوزهٔ نظری زبان در اواخر دههٔ شصت به شمار می‌رفت.

معمولاً انتظار می‌رود که توجهی چنین گسترده به نظریهٔ زبانی و فعالیت در این زمینه باعث پیشرفت سریع آن شده باشد، ولی واقعیت چیز دیگری است. در مورد چنین اوضاعی اصطلاحاً می‌توان گفت «آشپز که چند (!) تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک». این ضرب‌المثل به راستی گویای واقعیت است، زیرا چنین می‌نماید که در عرصهٔ نظریه‌پردازی زبانی، بیشتر با نقیصه‌ای خاص روبرو هستیم تا نتیجه‌ای معین. به راستی چرا چنین وضعیتی پیش آمده است؟ پیش از پاسخ به این سؤال باید توجه داشت که بهره‌جویی از نظریهٔ زبانی به منظور حل کردن مسائل شخصی، جدا از نظریه‌پردازی

به نفع نظریهٔ زبانی است. رشته‌های تحصیلی، اولویت‌های تخصصی و سیاست‌های خاص خود را دنبال می‌کنند و هرگاه به نظریهٔ زبانی توجه می‌کنند (یا حتی باعث پیشرفت آن می‌شوند) پیش از هر چیز، به واسطهٔ اهداف کوچکشان محدودیت‌های عمده‌ای را بر دستاوردهای ممکن تحمیل می‌کنند. واقعیت تلخ اینکه به محض برطرف شدن ضرورتها، کنجکاو‌بهای علمی ناشی از آنها نیز فرو می‌نشیند. از این رو، کسانی که نظریه‌های زبانی جدید را به کار می‌گیرند و حتی گاهی کسانی که واضع این نظریه‌ها هستند از اهمیتشان غافل می‌شوند و در عمل تنها تا جایی به آن نظریه‌ها می‌پردازند که اهداف محدود فلان رشته اقماع شود و پس از آن، نظریه را به حال خود رها می‌کنند. در نتیجه ممکن است نظریه‌های زبانی طوری به کار گرفته شوند که کاملاً مخدوش و غیرواقعی جلوه کنند. برای درک بهتر این واقعیت باید به یاد آوریم که چگونه دستاوردهای اصیل متفکرانی چون سوسور در جدل با فقه اللغویون، ویتگنشتاین در نزاع با اثبات‌گرایان منطقی و فلاسفهٔ تحلیلی و در نهایت وورف در ستیز با همکاران مردم‌شناس خود، نادیده انگاشته و قربانی افق‌های فکری و سیاست‌های درون‌رشته‌ای شدند و هرگز جایگاه مناسب خود را در حیطهٔ گسترده‌ای چون زبان‌شناسی نیافتند تا چه بسا قطعات پراکندهٔ نظریهٔ زبانی در جای مناسب خود چیده شوند و تصویری یکپارچه حاصل آید.

در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ مشربی بر رشتهٔ زبان‌شناسی حاکم شد که به نظر می‌رسید هدف نهایی آن فقط و فقط یورشی قاطعانه به سوی نظریهٔ زبانی باشد و دیگر هیچ. چندی بعد انگیزهٔ آن، یعنی رفع نیازهای فوری زبان‌شناسی، آشکار شد و به این ترتیب معلوم شد که وسعت آن از ابتدا به همین نیازها محدود می‌شد. این مکتب هنگامی ظهور کرد که ساختار حاکم بر زبان‌شناسی، تحت تأثیر جایگاه و دستاوردهای علوم طبیعی در حال تغییر بود. با وجود اینکه علوم انسانی به طور سنتی در دنیای آکادمیک دارای رتبهٔ نخست بودند، اکنون دیگر به تدریج برتری خود را از دست می‌دادند. علوم اجتماعی نیز بدون درنگ در واکنش نسبت به این تحولات، خود را مصرانه جزو علوم طبیعی به شمار می‌آوردند. به این ترتیب، زبان‌شناسی هم باید جامعهٔ علم می‌پوشید و چامسکی این نیاز را مستقیماً پاسخ گفت. زبان علمی مورد استفاده در دستور زایشی، ظاهراً نشان از تفکری دقیق و حساب شده داشت. ولی علوم فقط به ظاهر چنین‌اند، در حالی که موفقیت‌های واقعی در علم از طریق مشاهده و آزمایش‌های متکی بر بلندنظری حاصل می‌شوند. از این رو، با گذشت زمان معلوم شد که اصول نظری دستور زایشی بر پایه‌ای

کاملاً ویران بنا شده است. در نتیجه، این پند ارزشمند را باید آموخت که پیشرفت علمی نه با شمارش و مقایسه و تجزیه، بلکه با آگاهی از چیستی آنچه شمرده و مقایسه می شود و نیز چرایی این شمارش و سنجش و نتایج حاصل از آن به دست می آید. اکنون با گذشت نیم قرن از ظهور دستور زایشی، پایگاه‌های نظری چامسکی و آنچه که او به همراه وارثان خود تا به حال سرگرم مطالعه‌شان بوده همچنان مبهم باقی مانده‌اند. با وجود این، دستور زایشی نیز به گونه‌ای با دیگر نظریه‌های زبانی شباهت دارد، زیرا «بازگشتی دیگر به نقطه آغاز» است و همانند نظریه‌های دیگر - و شاید کمی بیش از آنها - از اندوخته‌های فکری گذشته غافل مانده است؛ اندوخته‌هایی که علاوه بر دستاوردهای رشته‌های دیگر، تمام میراث زبان‌شناختی را نیز شامل می شود.

این کوتاه‌بینی دستوریان زایشی ریشه در اعتقادات آنان دارد و دلیل آن تقریباً روشن است. کتاب ساختهای نحوی چامسکی به عنوان انقلابی در زبان‌شناسی معرفی شد و برای اثبات این ادعا، دستوریان زایشی با شتابی بیش از حد، بار دیگر به «نقطه عزیمت» بازگشتند. به این ترتیب، فضای بیمارگونه‌ای که همواره بر نظریه‌پردازی زبانی حاکم بود، به وضعیتی بحرانی‌تر درافتاد. در هر انقلابی باید نوعی انقطاع آگاهانه از گذشته رخ دهد و به جای آن، با تأثیرپذیری از گذشته مقابله شود. همچنین رشته‌ای که در آن انقلاب رخ می دهد باید در برابر رشته‌های دیگر رفتاری جدایی طلبانه در پیش گیرد که خود مستلزم شدیدترین نوع تجزیه‌طلبی در نظریه زبانی است. هنگامی که اوضاع رو به ناسازگاری با دستور زایشی گذاشت و در نهایت چاره‌ای جز مواجهه با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های ذاتی معناشناسی برایشان نماند، احساسات شدید پیروان این مکتب مانع از بروز تحولی چشمگیر شد. آنها با نادیده گرفتن دیگر نظریه‌های زبانی، کنار گذاشتن معناشناسی را حاصل ماهیت انقلابی دستور زایشی می‌پنداشتند و به همین سبب، به جای آنکه بخواهند روی آوردن به معناشناسی و درک و پذیرش عقاید بسیاری از اندیشمندان پیشین را با مثبت‌اندیشی، پیشرفتی علمی در جهت منافع ام.آی.تی به شمار آورند، آن را با کج‌اندیشی، اعتراف به کم‌خردی خود دانستند (از این نظر، دستوریان زایشی چندان هم بی‌شباهت به مارکسیست‌های افراطی نیستند، زیرا اینان نیز به جای پذیرفتن حقیقت تلخی که نشان از بطلان کل نظام فکری‌شان داشت، پروسترویکا و دستاوردهای آتی آن را تحولی بزرگ در نظام کمونیسم می‌انگاشتند). یک بار دیگر سیاست‌ورزی‌های درون‌رشته‌ای عاقبت را در فراموشی مصلحتی دید و با نادیده گرفتن میراث پیشینیان، باعث تداوم گسیختگی در نظریه‌پردازی زبانی شد.

نتیجه آشفته‌گی‌های موجود این است که بازگشت‌های مکرر به نقطه عزیمت، عادی می‌شود و فقدان انسجام در مطالعات زبانی به حدی می‌رسد که هرگونه پیشرفتی به کمک ژرف‌نگری‌های گذشته و پرهیز از آزمودنِ آزموده‌های پیشینیان ناممکن می‌نماید، مگر آنکه «پیشینیان» را محدود در حلقه تنگ پیرامون نوواردان تعریف کنیم. در این صورت، قطعات پراکنده نظریه زبانی و باروهای نظری ناتمام و متروک که نشان از تلاش‌های نافرجام گذشته دارند، مایه عبرت‌مان نمی‌شوند.

در نظریه پردازی زبانی، پیش از هر چیز باید نقطه همیشگی عزیمت را دریافت و دست از واگویی کشید. همچنین باید به خاطر داشت که همواره بر پیچیدگی‌ها و سختی‌های حوزه نظری زبان افزوده می‌شود و حتی گاهی پس از گرفتار شدن در دام‌های این مسیر نیز نمی‌توان به فریبندگی شان پی برد. تفاوت‌های کوچک و ظاهراً کم‌اهمیت در قاعده پردازی زبانی ممکن است باعث بروز تفاوت‌هایی عظیم در مباحث بعدی شوند. هنگامی که سوسور می‌گوید: «کشف حقیقت، اغلب آسانتر از درک منزلت آن است»، درک عمیق او از ویژگی‌های نظریه زبانی به تمامی آشکار می‌شود.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

انتشارات سمرقند منتشر کرده است:

\* ما و بیگانگان (خاطرات سیاسی دکتر جهان‌شاه لو) / به کوشش نادر پیمایی

\* تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن / دکتر هوشنگ طالع

انتشارات سمرقند - رشت - صندوق پستی ۳۱۹۸ - ۴۱۶۳۵

تلفن: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲